

شور ادبیات

۷

شگفتی



رمان

۵



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

- سرشناسه : پالاسیو، آر. جی. ۱۹۶۳ م.
- عنوان و نام پدیدآور : Palacio, R.J.
- مشخصات نشر : شگفتی / نویسنده آر. جی. پالاسیو؛ مترجم: بهری؛ ویراستار: مینا حجت؛ با مقدمه مصطفی ملکیان
تهران: نشر شور، ۱۳۹۹
- مشخصات ظاهری : ۳۳۶ ص. ۲۱×۱۴ س. م.
- فروست : شور ادبیات، ۷، رمان ۵
- شابک : 978-622-95197-2-1
- وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
- یادداشت : عنوان اصلی: Wonder
- یادداشت : کتاب حاضر نخستین بار با عنوان "عجوبه" با ترجمه فرح بهبهانی، در سال ۱۳۹۳ منتشر شده.
- عنوان دیگر : اعجوبه
- موضوع : داستان‌های نوجوانان آمریکایی — قرن ۲۱ م.
- موضوع : young adult fiction, American—21st century
- شناسه افزوده : مخبری، عادل، ۱۳۵۷، مترجم.
- شناسه افزوده : حجت، مینا، ویراستار.
- شناسه افزوده : ملکیان، مصطفی، مقدمه‌نویس.
- رده‌بندی کنگره : PS۳۶۰۴
- رده‌بندی دیویی : [ج]۸۱۳/۶
- شماره کتابشناسی ملی : ۶۱۶۹۳۱۰

صفحه آرایشی: واحد هنر و گرافیک نشر شور
طراحی جلد (بر اساس طرح اصلی): شماره سریالی

چاپ اول: ۱۳۹۹

چاپ: غزال

شعارگان: ۱۱۰۰

قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان

همه ی حقوق محفوظ است

تهران. خیابان هویزه. پلاک ۱۴۴. واحد دوم غربی

تلفن: ۸۸۷۴۷۶۴۱ - نمابر: ۸۸۷۴۷۶۴۲

www.shoorpublishers.ir

پیشگفتار

رمان بسیار ستودنی شگفتی رمانی است روان‌شناختی و اخلاقی که در آن، در ضمن روایت آن چه بر آگوست، پسر بچه‌ای ده‌ساله که در ناحیه‌ی صورت مبتلا به نقص عضو ای بسیار چشم‌گیر و رماننده است، در سال پنجم می‌گذرد، توصیف‌های روان‌شناختی دقیق ای از پسران و دختران بین ده‌ساله تا تقریباً پانزده‌ساله و توصیه‌های اخلاقی عمیق ای برای گذران زندگی خوش و بهر بهر به عرضه می‌شوند. با خواندن فصول هشتگانه‌ی این رمان، که سه فصل آن از زبان آگوست (یا آگی)، شخصیت اصلی، یک فصل آن از زبان یگانه خواهر اش، انیویا (آریا)، و چهار فصل دیگرش از زبان چهار تن دیگر (دو دختر و دو پسر) روایت می‌شوند، افزون بر حظ هنری و زیبایی‌شناختی فراوان، از معلومات بسیار ای در حوزه روان‌شناسی رشد، که در فرهنگ عمومی ما، ایرانیان، هنوز مهجور و غایب است، نصیب می‌بریم؛ و، علاوه بر این دو، به قواعد و احکام اخلاقی روشن و معنی‌دار، مورد اجماع ای آگاهی می‌یابیم که حتی برای نوجوانان، نیز، قابل فهم و پذیرش است.

در این نوشته، نمی‌خواهم خلاصه‌ی این رمان را بازگویم. نیز، بر سر آن نیستم که نقاط قوت هنری و زیبایی‌شناختی آن را در پیش چشم خوانندگان آورم. بل، قصد دارم که بر محدودی از پرشمار کتاب روان‌شناختی و احکام و قواعد اخلاقی مذکور در این کتاب که نشانگر سمت نهفته در آن است، انگشت تأکید بنهم و نشان دهم که چه‌گونه میتوان، از طریق نوشتن رمانی که برای نوجوانان و در حد فهم آنان است، بسی درس‌ها و مهارت‌های زندگی به آنان یاد داد تا هم روشنایی بر مسیر درست زندگی‌شان افکنده شود و هم گرمای نیروی پوی و پیمایش آن مسیر در دل و جان‌شان پدید آید.

نکات روان‌شناختی و احکام و قواعد اخلاقی پیش‌گفته گاهی تلویحاً و فقط با بازگویی یک یا دو یا چند روی‌داد به خواننده تفهیم می‌شوند و گاهی تصریحاً و از زبان یکی از شخصیت‌های رمان بیان می‌شوند. استادی نویسنده در این است که هر دو دسته در اوضاع و احوال ای و به نحوی در بافت داستانی قرار می‌گیرند که به سرعت و سهولت هم مفهوم واقع می‌شوند و هم مقبول و

خواننده‌ی نوجوان نه در دریافت‌شان به کندی و دشواری درمی‌افتد و نه در پذیرش‌شان.

من، البته، فقط به ذکر پاره‌ای از نکات روان‌شناختی و احکام و قواعد اخلاقی دسته‌ی دوم میپردازم، یعنی پاره‌ای از آن سخنانی که از زبان شخصیت‌های رمان بیان شده‌اند. از اینها، نیز، از آن‌چه در "پیوست" پایانی کتاب آمده است، یعنی از ده قاعده‌ی اخلاقی آقای براون، معلم مدرسه، و در ده قاعده‌ی اخلاقی "کارت‌پستالی"، که نوشته‌ی همکلاسیهای آگوست اند، ششم می‌پوشم، اگرچه آنها را حاوی اندیشه‌های بسیار ژرف و سودمند میدانم.

در آن‌چه در پی خواهد آمد، نخست، عین گفته را، به نقل از متن رمان، میآورم و آن‌گاه، پاره‌ی آن توضیحی میافزایم:

(۱) «دل‌های بچه‌بردن تنگ شده، برای چیزی ندانستن.»

حسرت ایامِ سردگیِ زمانه، که تقریباً هیچ یک از آن‌چه را در بزرگسالی میدانیم نمیدانستیم، بدین جهت است که: اولاً: به نظرمان میرسد که، از روزگار کودکی به این سو، هرچه بداندست‌های حاصل از سروکارداشتن با مدرسه و معلم و دفتر و کتاب و بحث و جدل و قیل و قال افزوده شد از حالات ذهنی-روانی دوست‌داشتنی و مطلوب دورانِ بچگی‌مان کاسته شد: کجا است آن زندگیِ این‌جایی و اکنونی که در آن همسایگی و حسرت و اندوه‌ناظر به گذشته را داشتیم و نه ترس و اضطرابِ خطر به آینده را؟ کجا است آن هماهنگی و همسوییِ باورها، احساسات و عواطف، خواسته‌ها، گفته‌ها، و کرده‌ها (یک‌دلی و یک‌رنگی، اصالتِ زندگی)؟ کجا است آن شادی‌های واقعی و عمیق ناشی از به‌دست‌آوردن چیزهای بسیار کوچک؟ کجا است آن آرامش ناشی از اعتماد به هستی؟ کجا است آن آشتی با خود؟ کجا است آن دوستی‌های بی‌حساب و کتاب؟ کجا است آن وضوح و قطعیت و یقین در باب راه و رسمِ زندگی؟ و کجا است آن ...؟ ثانیاً: هرچه دانایتر شدیم به شمارِ بیشتر ای از وجوهِ تراژیکِ زندگیِ بشر، یعنی رنج‌های گریزناپذیر آدمیان، پی بردیم و راه یافتیم: چشمان‌مان به مرگ، تنهایی، مسؤولیت، نادانی، ناتوانی، ناآشکارگی حقیقت، امکان‌ناپذیریِ بیگناهی و معصومیت، خودشناسی، ... گشوده شدند و

این چشم‌گشایی‌ها فقط دو احساس را در ما پدید آوردند و نیرو بخشیدند: احساس بیقراری و احساس ناامنی. و ثالثاً: هرچه از کودکی بیشتر فاصله گرفتیم هم امید و هم خوش‌بینی‌مان به انسانهای دیگر بیشتر رو به کاستی نهادند و، کم‌کم، مسیر زندگی‌مان به زمین‌مین‌گذاری‌شده‌ای تبدیل شد که فقط با نهایت محاسبه‌گری و احتیاط شاید بتوان از آن سلامت گذر کرد. و چنین شد که خوشی از ما گریخت و بهروزی به‌چنگ‌نیامدنی شد.

(۲) «معاًرها سرمان را با چیزهایی که شاید هیچ وقت نیاز به دانستنشان داریم پر می‌کنند.»

آی خردمندان! معقول نیست که معلّمان و مربّیان، نخست، چیزهای را به ما بیاموزند که همه انسانها، بلااستثناء، اعم از این که زن باشند یا مرد، جوان باشند یا پیر، شهری باشند یا روستایی، غنی باشند یا فقیر، تحصیل کرده باشند یا تحصیل ناکرده، با هر سطح علمی و شخصیتی، و در هر مکانی، و در هر زمانی، و در هر اوضاع و احوال، به آنها نیاز دارند و، سپس، به هر گروه از انسانها، بسته به این که می‌خواهند چه شغل و حرفه‌ای را پیشه کنند، علم یا فن یا هنر خاصّی یاد دهند. آیا علم نمی‌کند که، بیش و پیش از هر چیز دیگر، به ما چیزهای بیاموزند که دانستنشان شرط لازم زندگی خوب، خوش، و ارزشمند است و ندانستنشان، دیر یا زود و کم یا بیش، کمیت زندگی‌مان را لنگ می‌کند و، پس از آن، به هر گروه از ما فقط آن علم، فن، یا هنر ای یاد دهند که آن گروه برای تصدّی موقت، آمیز یک شغل و حرفه به آن نیاز گریزناپذیر دارد؟ آیا آموزش هنر زندگی خردمندانه و به‌روزانه تقدّم عقلانی بر آموزش یک حرفه و شغل ندارد؟ چون وضع تعلیم و تربیت ما بی‌عنایت به این نکته‌ی واضح و بسیار مهمّ سامان گرفته است که ما به این نتیجه می‌رسیم که، در سرتاسر دوران کودکی، نوجوانی، و جوانی، به ما چیزهای آموخته‌اند که به کار حلّ هیچ مسأله‌ی نظری و رفع هیچ مشکل عملی، در زندگی واقعی، عملی، و محسوس و ملموس‌مان، نمی‌آیند و هیچ چیزی که به این کار بیاید به ما یاد نداده‌اند. آیا چنین نیست که بیشترین‌ی آن چه را، از روز ورودمان به مهد کودک تا روز فارغ‌التحصیلی‌مان از دانشگاه، آموخته‌ایم از یاد برده‌ایم و آن اندکی از آنها هم که هنوز در یاد داریم